



۲۰۲۰ / ۵ / ۸

رفعت حسینی

## نقش تبهکارانه روایت

برزندگی روزمره و برسیستم اندیشیدن و تخیل باشندگان در جغرافیای زیست افغانستان { روایت یعنی حکایت، داستان، نقل }، یعنی آنچه نبوده است، نقش نخستین و سازنده دارد.

چیزهاییکه در واقعیت وجود نداشته و در زیست تاریخی حقیقت نداشته اند، فقط و تنها در روایت ها، و در یگان مغز، زنده جاوید هستند. هم در دین هم در دنیا. یکی از آنها شخص و شخصیت خیالی و غیر واقعی موجودیست بنام <لای خوار>.

آنانی که معتقد به عرفان اسلامی و تصوف اسلامی هستند، در مورد لای خوار خیال پرستی هایی دارند و می گویند: همانسان که شمس رستاخیزی برای تفکر جلال الدین بود، اگر لای خوار وجود نمی داشت سنایی و سروده هایش اکنون وجود نمی داشتند. همان رستاخیز عارفانه برای سنایی، لای خوار بود.

در پایین دونبشته درباره لای خوار هست. در هر دونبشته نکاتی نابگردانه و خرتراتی هایی هست. مانند:

در وقت محمود که برای پیروزی اسلام و شکستادن بت و پیروزی بسم الله بر کفار هند لشکر می کشد و غزوه اسلامی و دینی میکند و سنایی مداح اوست، مردی دیوانه مغزی، مجذوب، در حمامی در غزنی در محضر عام شراب شیطانی می نوشد. و در فضای آزادی دیموکراتیک در زمان محمود دستمگر، بر ساقی نعره می کشد که پُرکن خوار جان اسلامی همی گیلان نوکرته به کوری هر دو چشم محمود جان نازنین.

### متن ها را مروری نمایید:

#### در مورد نخست مینگارند:

«لای خوار. [ خوا / خا ] (اخ) نام مردی خاک نشین و معاصر سنایی شاعر و گویند انقلاب خاطر سنایی در سیر و سلوک و پیمودن عوالم معنوی را موجب این مرد بوده است بدینگونه که نوشته اند: سبب توبه سنایی آن بود که در زمستانی که سلطان محمود جهت تسخیر بعض از دیار کفر از غزنین بیرون رفته بود سنایی در مدح او قصیدتی در سلک نظم کشیده متوجه اردوی وی شد تا به عرض رساند در اثناء راه بدر گلخنی رسید که یکی از مجذوبان مشهور به لای خوار ساقی خود را میگفت قدحی پر کن به کوری محمود سبکتکین. ساقی گفت محمود پادشاهی است مسلمان و به امر جهاد مشغولی مینماید لای خوار گفت مردکی است ناخوشنود و آنچه در تحت حکم وی درآمده است ضبط نمیتواند کرد میرود که مملکت دیگر بگیرد و آن قدح را در کشید باز با او گفت قدحی دیگر پر کن بکوری سنایی شاعر. ساقی گفت سنایی مردی است شاعر فاضل مقید متقی لطیف طبع. لای خوار گفت اگر وی از لطف طبع بهره ور بودی به کاری اشتغال نمودی که وی را به کار آمدی، گزافی چند در کاغذی نوشته که به هیچ کار نمی آید و نمیداند که او را برای چه کار آفریده اند. سنایی از شنیدن این سخن متحیر شده از شراب غفلت هشیار گشت و به سلوک مشغول شد. و بر خرد خرده دان ارباب فضل و عرفان پوشیده نماند که از مضمون این حکایت چنان به وضوح می پیوندد که اشتها شایخ سنایی به نظم اشعار در زمان سلطنت محمود غزنوی بوده باشد و حال آنکه از کتاب حدیقه الحقیقه که

در سلک منظومات حقیقت آیات آن جناب انتظام دارد چنان ظاهر میشود که شیخ سنائی معاصر بهرام شاه بوده و کتاب را بنام نامی آن پادشاه عالیجاه نظم نموده و سلطان محمود در سنه ۴۲۱ وفات یافته و نظم حدیقه چنانکه هم از آن کتاب بتحقیق میانجامد در سنهٔ سبع و ثلاثین و خمسمائه به اتمام پیوسته و از ملاحظهٔ این دو تاریخ که متفق اهل خبر است نزد اولیا [ء فضل] صفت . وضوح می یابد که صحت حکایت مجذوب لای خوار بغایت [نا] مناسب است و العلم عندالله. (حبیب السیرج ۱ ص ۳۴۰).

**دولت‌شاه** گوید: سبب توبهٔ حکیم سنائی آن بود که او مدح سلاطین گفتی و ملازمت حکام کردی ، نوبتی در غزنین مدحی جهت سلطان ابواسحاق ابراهیم غزنوی گفته بود و سلطان عزیمت هند داشت به تسخیر قلاع کفار هند و حکیم میخواست به تعجیل قصیده را بگذراند قصد ملازمت سلطان کرد و در غزنین دیوانه ای بود که او را لای خوار گفتندی و از معنی خالی نبود همواره در شرابخانه ها درد شراب جمع کردی و در گلخنها تجرع نمودی چون حکیم سنائی به در گلخن رسید از گلخن ترنمی شنود و قصد گلخن کرد شنود که لای خوار با ساقی خود میگوید پر کن قدحی تا به کوری چشم ابراهیمک غزنوی بنوشم ، ساقی گفت ... (الخ نظیر آنچه در حبیب السیر نقل شده است). حکیم چون این سخن بشنید از حال برفت و بر او این سخن کارگر آمد و دل او از خدمت مخلوق بگردید و از دنیا دل سرد شد و دیوان مدح ملوک را در آب انداخت و طریقت انقطاع و زهد و عبادت را شعار خود ساخت ... (تذکره الشعراء دولت‌شاه سمرقندی ص ۹۵ و ۹۶).

و هم درسایت ایران ، سرای امید چنین آمده است:

### «حکایت توبه حکیم سنایی و مرد لای خوار :

گویند حکیم سنایی غزنوی در آغاز یک چند در غزنه ، مدح شاهان و امیرزادگان می گفت و پاداش می گرفت و نزد امیر و خواجگان گرامی بود ، تا اینکه شعری در مدح سلطان ابو اسحاق ابراهیم غزنوی که قصد لشکرکشی و تسخیر قلاع کفار هند را داشت سرود ، و در سحرگاه عزم حمام کرد تا با عجله روی به درگاه پادشاه آورد ، و شعر خود را عرضه دارد ... در غزنین دیوانه ای بود که او را لای خوار می گفتند ، چرا که همواره در شرابخانه ها درد شراب جمع می کرد و در گلخنها (=آتشگاه حمام) می نوشید .

حکیم سنایی چون به حمام رسید ، شنید که لای خوار با ساقی خود گفت : "پر کن قدحی تا به کوری چشم ابراهیمک غزنوی بنوشم . " ساقی گفت : "این چه سخن است ، ابراهیم پادشاه اسلام است و قصد جهاد و فتح هند دارد !"

لای خوار گفت : "غزنین را نتواند نگاه داشت ! آهنگ دیار دگر دارد ؟!" و قدح را سر کشید ، و دگر بار گفت : "قدحی دیگر ده تا بنوشم به کوری چشم سنایی شاعر !" ساقی گفت : "سنایی مردی است شاعر و ظریف و قبول خاص و عام دارد ، در باب او چنین سخن نباید گفت !"

لای خوار گفت : "خطا کرده ای که مردی است احمق ، و لاف و گزافی چند به هم بافته و شعرش نام نهاده ، و هر روز از روی طمع در پیش روی ابلهی دیگر ایستاده ، و می خواند و خوشامد می گوید ، و اینقدر نمی داند که او را برای اینگونه شاعری و هرزه گویی نیافریده اند ..."

این گفته لای خوار در سنایی ، که آمده بود قصیده ای تازه نزد امیر برد سخت تاثیر کرد و از آن پس

دل از خدمت امیر بر کند و روی به درگاه خدای آورد و پس از آن ، در وصف شاهان و امیر زادگان شعری نسرود .

سنایی غزنوی همان است که در قضیه خواب دیدم رستم توسط فردوسی و یافتن طوق زر و تقسیمش بین شاعران . با دیدن مناعت طبع فردوسی در مدح میگوید :

سرگین سالخورده آن خواجگان عصر  
بهتر ز ریش و سبیل این خواجگان ما  
برگرفته از : تذکره دولت شاه سمرقندی

\*\*\* \*\*

جمالت کرد جانا هست ما را  
جلالت کرد ماها پست ما را  
دل آرا ما نگارا چون تو هستی  
همه چیزی که باید هست ما را  
شراب عشق روی خرمت کرد  
بسان نرگس تو مست ما را  
اگر روزی کف پایت ببوسم  
بود بر هر دو عالم دست ما را  
تمنای لب ت شوریده دارد  
چو مشکین زلف تو پیوست ما را  
چو صیاد خرد لعل تو باشد  
سر زلف تو شاید شست ما را  
زمانه بند شست کی گشاید  
چو زلفین تو محکم بست ما را  
"حکیم سنایی غزنوی"».

## پایان

د پانو شمیره: له ۳ تر ۳

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ